

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعضای محترم هیأت افتاء و شورای مدیریت، برادران عزیزم! السَّلَامُ عَلَیْكُمْ و رحمة الله و برکاته.

از مسائلی فراوان، که به نظر خودم، باید مورد توجه شما و همه باشد؛ و از سؤالهایی که از طرف خواهران و برادران رسیده، چندتای لازم‌تر و عمومی‌تر را، برای بحث برمی‌چینم؛ و این، در صلاحیت شما است که: به شرایط و امکانات، توجه کنید و؛ مقدم‌ترین را، در بین آنچه تاکنون مطرح شده؛ یا بعداً پیشنهاد می‌شود، برگزینید. اما مسائلی که در این نامه، تذکر می‌دهم، مهم‌ترین‌اند و؛ اجرای آنها هم، وقت گیر نیست (هر چند بعضی، بسیار سنگین، و مستلزم جهادی سخت است).

۱- درباره‌ی ترتیب مجموعه‌های «إخاء اخلاقی»، با تشاور با صاحب‌رایان، و با یک‌یک افراد هر مجموعه‌ی مورد انتخاب، جدی‌تر اقدام کنید. لازم نیست: کارتان، در چند روز انجام شود؛ و اصلاً مقدور هم نیست. فعلاً تفهیم همان اندازه تکالیف سابق‌الذکر به همه، کافی است. به امید هدایت و برکات الهی، توضیحات بیشتر، برای بعد، خصوصاً وقتی، برای شما یا هر یک از برادران و خواهران، سؤالی پیش آید.

۲- به یاد دارید که: درباره‌ی «عرفیات» منطقه، و شیوه‌ی اسلامی تغییر و اصلاح فاسدها و معیوب‌ها، بحث فراوان داشته‌ایم. و نیز شرح داده‌ایم که: گاهی، بعضی از امور، مشمول «احکام ثانویه» می‌شوند و؛ حکمشان، موقتاً عوض می‌شود. و می‌دانید که: تغییر و اصلاح، کاری است دشوار، که باید فردی یا افرادی که: «یُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ و لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»، خود را، «بهرپهل» کنند، تا تدریجاً اذهان و قلوب مردم، از اسارت آن آداب و رسوم ضد فطرت (که همه هم از آنها می‌نالند، مگر

آنها که: «يُرِيدُونَ غُلُوًّا فِي الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>، رهایی یابند؛ و دیگر، در ترک آن فرهنگیات زیانبار، «لَا يَكُونَنَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ»<sup>۲</sup>. وَ طُوبَىٰ لِلْغُرَبَاءِ! یا خوا، خوا دو عای: «وَ اجْعَلْنَا لِمُنْتَقِنَ إِمَامًا»<sup>۳</sup> مان، لیّ قه بؤلّ کاو؛ به شمان له به ش نه و غه رب گه له ذابئی. در سال‌های پیش از انقلاب، این برادران، چون مقید «بد نامی!» نبودم، در مناسبت‌هایی که پیش می‌آمد، بعضی از ناسالم‌های عرف را، حذف یا اصلاح می‌کردم؛ و می‌دیدم که: تدریجاً «فشار و حرج» رها کردن نادرست‌ها و برگشتن به سوی موازین فطری اسلام، بر بعضی باشهامت، کم می‌شود؛ و دیگران نیز کم‌کم شهامت پیدا می‌کنند. اما اکنون می‌شنوم که: متأسفانه، این فتره‌ی پردردسر برای کردستان، همت‌ها را، از اعتنا به این مسائل برگردانده؛ و بعضی از زشت‌ترین «محرّمات عمومی» با قباحتم تمام، دوباره رواج یافته است!

خواهرانم برادرانم! اگر حالا خودم بیرون بودم، باز آماده بودم: پیه‌ی این حرج‌ها را «عملاً» به تن بمالم. اما، چون از میدان عمل دورم، ناچارم به تنها «گفتن و نوشتن» از دور اکتفا کنم؛ و حرج و مشقّت «به‌رپهل شدن» را، به گردن شما: - هم مسیرانم - بیندازم. دیگر لازم نمی‌دانم: بعد از آن همه حرف‌های گذشته در این زمینه، و بعد از ستایش‌ها و بشارت‌های فراوان قرآن و حدیث، مثلاً: تنها «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»<sup>۴</sup> و «طُوبَىٰ لِلْغُرَبَاءِ»<sup>۵</sup> برای تشویق - شما آرزومندان پیروی از مکتب قرآن - به تحمّل «حرج» جهاد با مفساد فرهنگ، باز بحث کنم.

۱- سوره‌ی قصص آیه‌ی ۸۳

۲- سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۷

۳- سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۷۴

۴- اگر توضیحات این موضوع که: «چرا گاهی «هدایت و اضلال» و امثال اینها، به پروردگار نسبت داده می‌شود؟»، فراموش شده باشد، یادآوری کنید تا - به امید خدا - بعداً بنویسم.

یکی از این عرفیات، «مراسم عزا» است که منکرات غالباً حرام رایج در آن، یکی - دو تا نیست. قبلاً این نکته‌ی مهم را بگویم که: دائر کنندگان بدعت‌ها و آداب زیانبار، معمولاً «مستکبران» اند و تأییدگرا نشان. زیرا همیشه در صددند از هر حادثه‌ای خوش یا ناخوش، برای «ماقؤل» شدن بیشتر استفاده کنند، از ترتیب دادن سفره‌های رنگارنگ برای زنده‌ها، تا ساختن و پیراستن «مقبره‌های پر زرق و برق» برای مرده‌ها (همانند: ساختن کاخ‌ها، و سوار شدن در ماشین‌های چندین میلیونی و، پوشیدن لباس‌های چندین هزار تومانی و امثال اینها). و مردم ظاهرین و کم‌مایه هم، کم کم، به تقلید از این «وه‌یشومه» ها می‌افتند؛ تا بالاخره، فسادی، در جامعه، جزو فرهنگ می‌شود (و عجیب‌تر اینکه: برای پیشوایان بزرگوار دین هم - که تمام جهادشان، برای آزادسازی خلق فریب خورده، از زنجیرهای فرهنگ‌های نکبت‌بار استثماری بوده - این آداب ضدّ راه خودشان، بکار برده می‌شود، مانند ساختن بارگاه‌های سراسر تجمل و زر و زیور، و مانند برگزاری مراسم چله و سالگرد، و امثال این‌ها! که گاهی، پیشروان این بی‌ادبی‌ها، خود همان استعمارگران‌اند، برای هم تثبیت و هم توجیه کاخ‌ها و تجملات خودشان، و هم محبوب و محترم ساختن رنگ و روهای اشرافیت در چشم و دل مسلمانان - مسلمانانی که به اقتضای بینش اسلامی‌شان باید زرق و برق‌های «ماقؤلانه» را، لگه‌های رسوایی بر چهره‌ی جامعه، و خود «ماقؤلان» را، دشمنان بشریت بدانند - ؛ و گاهی هم، مردم‌اند، برای رقابت، یا مقابله‌ی سطحیانه با اشرافیت‌های استکبارگران). این تذکر، کافی است برای به خود آمدن آن‌ها که می‌خواهند: بنده‌ی خدا باشند، نه «ارباب متفرقه»؛ و راه خدا را، می‌پسندند نه راه «شیاطین الإنس» را.

اما آنچه درباره‌ی مراسم عزا، به حکم احکام اولیّه یا ثانویّه، واجب‌الرّعیه است؛ و اکنون به یاد می‌آید که تذکر دهم، این اموراند (اگر مسائلی دیگر نیز باشد، خودتان، با استفتاء یا بدون آن، درباره‌شان تصمیم بگیرید): «۱- اگر برای کسی،

آسان باشد، بهتر است که: اصلاً برنامه‌ی عادی زندگی را، به هم نزنند. اگر نشد، اجازه دارد: حداکثر تا «سه روز»، برنامه‌اش را به هم بزنند؛ اما نه با هفته یا چله یا سال، و نه با تغییر لباس (به رنگ سیاه یا هر رنگ تیره‌ی دیگر که در زندگی عادی پیش از مصیبت، پوشیده باشد) یا سایر محرّمات. «۲»- صاحب عزا، حق ندارد برای غیر عائله، حتّی یک لیوان آب، مصرف کند (خبر دارید که: بسیاری، با مخارج عزا، واقعاً مصیبت زده می‌شوند؛ مگر اشراف، که همیشه درصددند مناسبتی پیش آید تا با ثروت بادآورده‌شان، خودنمایی کنند!). بهتر است: دیگران، برای عائله‌ی عزابار، تا سه روز، خوراک تهیه کنند و؛ آنانرا، به خانه‌ی خود ببرند. اگر بعضی از عزاباران، به خاطر ترس از عرف، توانائی انجام دادن مرتّب این برنامه را ندارند، از یک نوبت و دو نوبت غذا، شروع کنند؛ تا دیگران، اجرای وظیفه را، به حدّ مطلوب برسانند. «۳»- برای هیچ مسلمانی جایز نیست: از این غذا بخورد، مگر تنها دو «عائله‌ی بالفعل» میزبان و عزابار. «۴»- بر مسلمانان تکلیف کفائی است که تمام امور میّت را تا تشییع و دفن، انجام دهند. در سایر برنامه‌های رفتن به مزار، شرکت نکنید. اگر کسی، بدون عنوان‌های رایج، و در غیر آن مواعدها، و بدون اعلام، به زیارت قبور برود و؛ طبق موازین دین عمل کند، اشکالی نیست. اما این روش برگزاری مراسم عزا در مساجد، اگر حالا، به دلیل ازدحامی بیش از گنجایش خانه‌ها (در حالیکه این ازدحام‌ها، غالباً غیر لازم، و حتّی ناپسند است)، ضروری می‌باشد، باید چند شرط، کاملاً رعایت شود. **اول:** ترک چای و سیگار و حتّی پذیرائی با آب. اگر غیر صاحبان عزا، در خارج اصل شبستان مسجد، آب آشامیدنی آماده کنند، مانعی نیست. **دوم:** هنگامی که یک قاری قرآن، با صدای بلند، مشغول تلاوت است، همه، ساکت باشند؛ حتّی فاتحه نخوانند. فاصله‌هایی باشد برای تسلیت و فاتحه و خداحافظی روندگان. در کردستان عراق، جایی

۱- منظور این است که برای صاحبان عزا، نه زحمتی داشته باشد و نه خرجی.

غیر از خود مسجد، برای غیر عبادت، می‌سازند با نام «چه‌قه خانه»! که اقدامی است بسیار پسندیده. در تهران هم، کنار بعضی مساجد، سالن‌های مخصوص این قبیل مراسم، ساخته‌اند. اگر کوشش شود که این «سنت حسنه»، در جاهای دیگر هم، عملی شود، ثواب دارد. سوم: این روش استکباری بالا و پایین نشستن و سایر امتیازات استکباری را، لااقل، در مساجد، ترک و منع کنید. خبر از سنت رسول محبوب -ص- دارید. چهارم: می‌دانید که: اسلام، با هر چه، مختصر نشانه‌ای از امتیازات طبقاتی و آداب اشرافی داشته باشد، مخالف است. بنابراین، برنامه‌ی ستایش از میّت و خانواده‌اش را -که از همان امتیازات شرک‌آلود است- ترک کنید؛ و به جای آن، سنت اسلامی را زنده کنید که دعای مغفرت و رحمت است برای مرده و کسانش و همه‌ی مسلمانان؛ و استفاده‌ی با نیت خالص است از موقعیت، برای بیدارگری مردم (همانگونه که، اثر «تلقین» است، اگر به زبان مردم باشد)؛ و برای ترغیب به ترک بدعت‌های زیانبار، و برگشتن به راه و روش فطرت پسند اسلام. «۵»- در بعضی دهات، مرسوم است: تسلیت گویان، به عزاداران، کمک نقدی یا جنسی می‌کنند؛ و فکر می‌کنند: با این کمک، صرف غذا در خانه‌ی میّت، برایشان، حلال می‌شود. اولاً: تنها اصل به عذاب انداختن مصیبت‌زدگان برای پذیرایی، نامشروع است. ثانیاً: خود همین «عرفی شدن»، غالباً موجب ایجاد فشار بر تنگدستان می‌شود. و چه بسا، بدون رغبت، و تنها، از جبر «غصب‌الحیا»، ناچارند کمکی کنند. و قبلاً در بحث «هدیه»، راجع به حرام بودن قبول این قبیل انفاق‌ها، بحث کرده‌ایم.

۳- اگر برای دیدار خصوصی، به جایی می‌روید، به شرطی بر سفره حاضر شوید که: یک- اگر مستخدمان خانگی، هستند، آنها هم، به حسب تناسب جمع -: زنانه یا مردانه یا «جمیعاً»- با شما غذا بخورند، و با حضور یکجای تمام اهل خانه، و همه مانند هم. دو- اگر همسایه‌ی فقیر دارند، خصوصاً در دهات، یا اصلاً «بودار» نیند؛ یا در فرض توانستن، سهم کافی همسایه‌های مستمند را هم تأمین کنند. و در هر حال، خوردن همان

لبنیات و موادّ عمومی مقدور در زندگی فقرا، بهتر است. و اگر برای غیر دیدار خصوصی رفتید، در خانه‌ی کسی، اقامت نکنید؛ و به حسب شرایط، در مهمانخانه‌ها یا مساجد یا سایر اماکن عمومی مناسب، یا هر جای دیگر، سکنی<sup>۱</sup> گزینید. و باز، مواظب باشید: «عیون» - به معنی اعمّ - نخورید. در هر نوع «ولیمه‌ی» به معنی شامل آن، این تذکرها را رعایت کنید، با شرط اشرافی نبودن سفره، به حسب آنچه در سفره است، یا آنانکه بر سفره‌اند، و عدم تبذیر (قبلاً گفته‌ام: برای پذیرائی از مهمان، مقداری اسراف - نه تا حدّ اشرافیت، و نه با ایجاد خرّج فراوان برای اهل خانه - مجاز، بلکه - به اقتضای خصوصیات و شرایط - مستحبّ است).

یادآوری این مسائل، هم برای اصلاح همه است؛ و هم برای الزام خودم، با پیش انداختن مدرک، به رعایت آن‌ها، اگر در آینده، در مظانّ تعلق این تکالیف قرار گرفتیم. و اکنون شما، اگر عموماً، و با اعلام، به تعهّد این وظایف، همّت بندید، فشار و حرج عرف‌شکنی، بر یک‌یک‌تان، کمتر می‌شود. و همین نوشته هم، به چند دلیل، در تخفیف فشار، کمک می‌کند.

۴- در دیدار اخیر جمعی از برادران، سؤال و جواب‌هایی درباره‌ی «اجتهاد و تقلید» و غیره، پیش آمد. همه با تعاون، و کمک‌گیری از یادداشتهایی که می‌نوشتند، بکوشند، تمام بحث‌های آن جلسه را بنویسند؛ و پیش از گنجاندن در برنامه، برای تصحیح بفرستید.

۵- می‌خواستم: در جواب به سؤال‌هایی درباره‌ی تکالیف هیأت افتاء، مطالبی بنویسم. اما جوابی که به پرسش اخیر آنان است، برای همه کافی است.

۶- هر زمانی، به اشتباهات گذشته‌ام، پی برده‌ام (: اشتباهاتی که در دیگران اثر دارد)، تذکر داده‌ام. و اخیراً شرحی نوشتم که: به خلاف تصوّر بعضی از یاران، این کار، واجب است خصوصاً برای «از حجّیت افتادن». یقیناً شما هم، خصوصاً آنها‌تان که فعّال‌ترید، اشتباه می‌کنید. (و گاهی من هم - نه از راه «غیب‌دانی یا آموزش غیبی!» به آن

اشتباهاتتان پی می‌برم). آیا آن اندازه، قدرت ایمان دارید که: با اخلاص و با صراحت تمام، برای دیگران، خصوصاً اگر شاگردانی دارید، برای آنان، توضیح دهید تا مشمول فوزِ «الَّذِينَ تَابُوا، وَ أَصْلَحُوا، وَ بَيَّنُّوا»<sup>۱</sup> گردید؟ یا برای «سبک نشدن!!»، مکتوم می‌دارید؟ یا به «تأویلات» می‌پردازید؟! یا می‌کوشید، همان اشتباهتان به همان حالت، مقبول بماند؟! درجه‌ی ایمان خود و یارانتان را، با این مقیاس، خوب می‌توانید بسنجید.

۷- از همه‌ی خواهران و برادران خواهش می‌کنم: اگر درباره‌ی مشکلی که برای مجموعه‌ی اخاء یا شوری<sup>۱</sup> یا هیأت حلّ نمی‌شود، می‌خواهند نامه‌ای به من بنویسند، تا حدّی که امکان دارد، هم خطّ، خوانا باشد؛ و هم بیان، روشن و رسا. متأسفانه، گاهی پیش آمده مطلبی را، بارها خوانده‌ام؛ و نتوانسته‌ام به دریافتم از مفهوم آن، مطمئن شوم. و یا بارها کلمه‌ای، یا جمله‌ای را مرور کرده‌ام، و نتوانسته‌ام لفظ آن یا ربط آن را درک کنم. و این امر، موجب معطلی غیر لازم من، و ضایع شدن حقّ کسانی دیگر - و یا: حتّی همه - است.

و اما در مورد نامه‌ها و سؤالات بعضی از برادران و خواهران، این مطلب را یادآوری کنم که: چون موضوع بعضی از آنها، جنبه‌ی عمومیّت دارد، در این نامه‌های خطاب به شورا، به آنها جواب می‌دهم، و دیگر نوشتن جواب خصوصی را لازم نمی‌دانم. و می‌دانم که خود نویسندگان هم، همین انتظار را دارند.

چند سؤال مهمّ، درباره‌ی اینها: ۱- دلیل فتوی<sup>۱</sup> به اباحه‌ی گرفتن ابرو، و امثال این آرایش‌ها برای زنان با شرط تمایل شوهر، و رعایت حدود پوشش اسلامی. ۲- دلیل فتوی<sup>۱</sup> به خواندن نمازهای دعا برای شمول مغفرت و رحمت الهی بر «اصول یا

۱- سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۶۰

فروع» یا دیگران. ۳- دلیل فتویٰ<sup>۱</sup> به دعای بعد از اذان. ۴- بیان مراد از «انسان انقلابی». ۵- دلیل کوتاهی پاچه‌ی «پاتول».

و پیش از پرداختن به جواب سؤال‌ها، یادآوری کنم که: گاهی، درباره‌ی بعضی از شروط قبول هر «روایت» از هر گذشته‌ی دور یا نزدیک، پیش از ارزیابی «لفظ» یا «سند»، بحث‌های شفاهی داشته‌ام. به این جهت، اکنون به بیان اجمالی و عنوان‌وار آن شروط، اکتفا می‌کنم: یک- معرفت مقدر به افکار و اخلاق و همه‌ی احوال و روش منسوب‌الیه (حضرت رسول ص- یا غیر ایشان). دو- آشنائی مقدر نسبت به شرایط و احوال محلّ مربوط به روایت. سه- «علم به قرآن» در حدّ مقدر هر زمان. و چهار- علم به موازین و اصول اسلامی در موضوعات مورد عنایت دین، خصوصاً اسلام، و به خصوص در زمینه‌ی مسائل روایت.<sup>۱</sup> اگر روایتی، با این چهار شرط، نمره‌ی قبولی گرفت، آنگاه، نوبت تحقیق درباره‌ی «لفظ» می‌رسد (: ارزیابی درجه‌ی فصاحت و بلاغت و سبک). و بعد از این همه است که باید به ارزیابی «سند» پرداخت. اگر روایتی، در مرحله‌ی اول یا دوم، مردود شد، دیگر پرداختن به مرحله‌ی بعد، لازم نیست.<sup>۲</sup> و اکنون جواب سؤال‌ها:

۱- ادله‌ی فتوای اول: یکی از اصول مهمّ اسلامی، «چگونگی وضع مرتکبان معصیت در آخرت» است؛ که بطور خلاصه و دسته‌بندی کلی، گناه‌کرده‌ها، پنج دسته‌اند.

**دسته‌ی اول:** کسانی که با «توبه‌ی مقبول»، گناهشان، آمرزیده شده؛ با این دو توضیح: یک- مورد مغفرت، همان است که «توبه» شاملش شده، از «کفر و شرک» (با صور گوناگون آن مانند: افترا در دین، و قتل مؤمن «به خاطر ایمانش»[: اصل

۱- دو شرط اخیر، خاصّ روایات اسلامی است.

۲- ممکن است: روایتی در آزمایش با چهار شرط اول، قبول شود؛ ولی در مرحله‌ی دوم، مردود. چنین روایتی، تنها از جهت «روائی» است که بی‌اعتبار می‌باشد.



علت بودن مأخذ در تعلق حکم به مشتق، و تکذیب دین و غیره) تا مادون آن. پس، اگر مؤمنی، از گناهی پست مانند «غیبت»، توبه کرد، با این توبه، تنها همین گناهش بخشیده می‌شود (هر چند: توبه‌ی درست از یک گناه - که معنی درست بودن توبه را می‌داند - زمینه ساز می‌شود برای مغفرت سایر گناهان هم، به واسطه‌ی «پاکیزگی» که رغبت تائب را به تقوی، و بیزاریش را از پستی‌ها، تحریک می‌کند). **دو** - «حق الناس»، اعم از تعهدات و تجاوزها، با توبه، از بین نمی‌رود - در مورد این دسته - . (حق الناس، یعنی: حق اشخاص معین. «حق الله» یعنی: حق خود شخص بر خودش؛ و بالتبع: حقوق ناس بطور غیر معین بر او. اینجا، جای توضیح نیست. اگر احتیاج بود، سؤال کنید). اما گناه تجاوزها (: «ذنوب سیئات به معنی خاص، نه حقوق ناشی از آن)، بخشوده می‌گردد. [در اینجا، این نکته‌ی مهم را یادآوری می‌کنم: سابقاً تصور می‌کردم: در دنیای امروز، یک‌یکی «کافر» پیدا می‌شود. اما با کمی آشناتر شدن به قرآن، و به احوال بعضی که قبلاً سران عالم و عامد کفرشان می‌پنداشتم، به این واقعیت رسیده‌ام که: اکنون - مانند اکثر ادوار تاریخ - ممکن است یک فرد کافر وجود نداشته باشد. زیرا به قول مرحوم شیخ محمد عبده - درجاتش در دار رحمت والاتر باد - : باید «دین» در صورت درست و کامل آن، عرضه گردد؛ آنگاه، مقابله‌گر با علم و عمد، کافر خواهد بود. و به نظر من، همراه چنان عرضه‌ای، وجود «شاهد» (: نمونه‌ی عینی) دین هم لازم است تا عقل، به واسطه‌ی کامل بودن حجت، بی‌تردید گردد (اما مقابله با «بعض الحق»، معصیت است، به تناسب درجات، نه کفر. و کم‌اند: مخلصانی که چنان دل در گرو حق داشته باشند؛ که هرگز رغبات خود را بر هیچ حقی ترجیح ندهند). به یاد آورید توضیحاتم را درباره‌ی عدم کفر ماتریالیست‌ها، و حتی احتمال عدم گناه بعضی، و حتی احتمال ثواب بعضی در برابر شکنجه‌ی افراد مکتب قرآن، به دلیل ناتمامی تبلیغ ما، و خود ما؛ و لذا: تمام نشدن یبئه و حجت عقلی برای مخالفان] **دسته‌ی دوم**: کسانی که اساساً اهلیت مغفرت را ندارند. توضیح

درباره‌ی این دسته، پس از اشاره به همه‌ی دسته‌ها می‌آید. **دسته‌ی سوم:** کسانی که لیاقت برخوردار از آموزش را - کم یا زیاد، و از بزرگترین (غیر شرک) تا کوچکترین - دارند. **دسته‌ی چهارم:** کسانی که علاوه‌ی مغفرت گناهان (: ذنوب)، تجاوزها (: سیئات به معنی خاص) شان هم، جبران می‌شود (: کفاره داده می‌شود). **دسته‌ی پنجم:** خوبانی سرفراز و بشر دوستانی مال و جانباز و مبارزانی پاکباز، که به جای «مغفرت ذنوب» و «تکفیر سیئات»، گناه و تجاوزشان، به صورت بهترین کارهای نیک: (أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛<sup>۱</sup> به حساب می‌آید.

**هزار خوزگم به‌وه وا نه‌ونه راسه<sup>۲</sup> خه تایشی گهر هه‌بی وه ک کاری خاصه.** آنچه درباره‌ی غیر دسته‌ی اول گفتیم، مربوط است به: مطرح نبودن «توبه». توضیح کامل مطالب این بحث، خارج از کار اینجا است.

اما آن دسته‌ی دوم که لیاقت مغفرت را ندارند، تنها کسانی‌اند که **عالمًا و عامدًا**، «شرک» ورزیده‌اند و؛ با «کفر» مرده‌اند. همین افرادند که مستحق «لعنت»‌اند، یعنی: محرومیت ابدی آخرت، از مغفرت و رحمت الهی. چهار دسته‌ی دیگر - : تائبان، یا هر یک از سه دسته‌ی بعد - ، عموماً برخوردارند از رحمت مالک روز جزا، با درجاتی که اشاره شد، هر چند مرتکب مادون شرک هم شده باشند، حتی زنا، و حتی قتل نفس (مگر قتل مؤمن به خاطر ایمان؛ که این، صورتی است بسیار خشن از همان «شرک و کفر»؛ و بدون «توبه‌ی اسلام»، مغفور نخواهد شد). پس هیچ کدام از این‌ها، حتی زانی و قاتل، مستحق لعنت نیستند.

با این مجمل، متوجه می‌شوید که: امکان ندارد: از طرف رسول خدا -ص- بر کسی غیر مشرک (با وصفی که گذشت)، لعنت شده باشد. و اگر روایتی، چنین باشد، به دلیل تعارض آشکار<sup>۳</sup> با اصل مسلم، «مسلم‌الوضع» است. آخر یارانم! در

۱- سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۲۱

۲- راس: بهرامبری لار.

۳- «تعارض آشکار» یعنی: عدم امکان جمع.

قرآن دقت و تدبّر کنید که: آن گناहانی را که واقعاً بزرگ‌اند و پر زیان برای فرد، و یا فرد و جامعه - رأساً -، با صراحت تمام و قاطعیت، و حتی - غالباً - بارها، تذکر داده. پس چگونه باور کرده‌اید از رحمت «غفور رحیم»، کسی را، از مغفرت و رحمت ابدی آخرت، محروم فرماید، به خاطر کاری که در قرآن، اصلاً نامی از آن نیامده؛ در حالیکه مرتکب قتل و زنا، با آن همه اهتمام قرآن به تحذیر از آن‌ها، قابل مغفرت و رحمت‌اند؟! آخر، چه شری بالاتر است از آن که: کسی را به «لعنت» گرفتار کنید؟! آیا ممکن است: قرآن، نسبت به چنان شری، ساکت بماند، در حالیکه: «ما کانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا...»<sup>۲</sup>، و در حالیکه: «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»<sup>۳</sup>؟! (می‌دانید که: «شیء» در اینجا، به معنی همان «موضوعات مهم در دین» است، که قبلاً اشاره شده). در شرح این دلیل، به همین مختصر اکتفا می‌کنم.

دلیل دیگر موضوع بودن روایات مورد استنادتان، «تعلیل حکم لعن است به تغییر خلق»! عزیزانم! چرا مطالب دین را، تا این اندازه، حقیر و بی‌ارزش می‌کنید؟ چرا در آیه‌ی شامل موضوع «تغییر خلق»، تدبّر نمی‌کنید؟ در آن آیه، شیطان، پس از تهدید پیروانش (: همان نصیب مفروض) به «إضلال» و «تمنیه» و «واداشتن به تبتیک» است که می‌گوید: وادارشان می‌کنم به «تغییر خلق». این تهدید در چنین مقامی، چگونه ممکن است: چنان اموری کوچک و غیر مذکور در قرآن را، شامل گردد؟ این تغییر خلق - که بالاترین تهدید شیطان است - همان شرّ اعظمی است که عامل اصلی و زیر بنائی همه‌ی بدبختیهای بشر است؛ و لذا، مطلقاً قابل بخشش نیست. یعنی: مخلوق را، در مقام

۱- و در حالیکه کنز طلا و نقره، با آنگونه مورد تهدید بودن در قرآن، به دلیل نیاز عادی زن به زینت، تا اندازه‌ای که عرفاً زینت باشد، آزاد شده است (معلوم است که: هر چه شخصیت، و تعهد، بالاتر باشد، زرق و برق، منفور می‌گردد).

۲- سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۱۵

۳- سوره‌ی نحل آیه‌ی ۸۹

خالق قرار دادن؛ و انسان بنده‌ی خدا را، بنده‌ی «هوی»<sup>۱</sup> یا هر «طاغوت» دیگر ساختن. یعنی: همان «شُرک» موصوف. راستی، تفکّری که اینگونه اعمال حقیر را، مشمول بزرگترین خطر شیطان، یعنی: «تغییر خلق» پندارد، شبیه است به تصوّر همان شخص - خدا رحمتش فرماید - که گفت: «دیّژم: کافر! له بوّ بهر سمیله کانت ناتاشی؟!». آخر ارضای کینه‌ی شیطان، و انتقام کشیدنش از انسانی که وجودش، موجب گرفته شدن حاکمیت این قسمت معهود جهان ما از وی و سایرین گردید<sup>۱</sup>، این است که وادارش کند: مثلاً ابرو بگیرد؟! ای بی‌لیاقت، دشمن! بعلاوه، اگر قرار باشد: دستکاریهای گوناگون داخل و خارج جسم را، تغییر خلق مذکور بنامیم، صدها و هزاران، اعمال کوچک و بزرگ جراحی و غیره<sup>۲</sup> را، باید «اکبرالکبائر»، یعنی: بالاتر از «قتل» شماریم، تا آنها را مانند «شُرک» موصوف، موجب لعن، یعنی: حرمان ابدی از رحمت پروردگار بدانیم! و اگر بخواهیم: با توسّل به احتمال «تخصیص»، این تصوّر باطل را توجیه کنیم، آن وقت «باقی در حکم»، یکی است و؛ مستثنی، هزاران! شنیدم: سطحی خشکه مقدّس در همین تهران، کسی را، از اصلاح و پر کردن دندان، ترسانده بود که: این، «تغییر در خلق» است. (!! بعدها همان مفتی سطحی، گرفتار عوارض گوناگون دندان می‌شود (شاید: با حکمت خاصّ الهی). فشار واقعیت، پرده‌ی تصوّر سطحیانه‌ی موجب فتوای نامشروعش را، می‌درد. پزشک، بعضی را، اصلاح یا پر می‌کند و؛ بعضی را می‌کشد و، به جایش، دندان مصنوعی می‌گذارد! نه، عزیزانم! قضیه، برعکس است. یعنی: تمام اعمال از این دست، مشمول حکم «إباحه‌ی اصلی» اند مگر دلیلی بر خلاف اباحه‌ی بعضی، یافت شود.

پس، باز تأکید می‌کنم که: به کتاب و سنّت، فتویٰ ندهید؛ و به روایات، استناد نکنید. وّالّا ممکن است (همچنانکه قبلاً توضیح داده‌ام): دچار «افترا در دین» و

۱- معنی «خلافت انسان» را، به گونه‌ای که الآن می‌فهمم، برای بعضی تان گفته‌ام.

۲- و تغییرات مانند پیوند و اصلاح در نباتات، و همه‌ی تغییرات در موادّ و طبیعت و غیره.

خیانت به خدا و رسول خدا -ص- گردید. و اگر با «تقلید» - محض تقلید - به حکمی در یکی از کتب معتبر، فتوی دادید، لااقل، دقت کنید: آن حکم، با «راجح مذهب»، موافق باشد. اگر مقدور نشد، از این برادر ریش سفیدتان سؤال کنید. پیش از فتوی، این اقدام احتیاطی را بکنید. آنگاه، با درکی بازتر و تواناتر، قضیه را می‌فهمید و، فتوی می‌دهید (و تأکید می‌کنم که: هرگز «فتوای اجتهادی» ندهید).

۲- ادله‌ی فتوای دوم: یک- توضیحاتی را در دیدار پیش از رمضان، درباره‌ی توصیف «غیر مسلمانان» حتی «مشرکان معهود دوران وحی» به صفت «عدل»، شنیدید (تنها «کافران» اند که: به هیچ یک از اوصاف ناشی از «ایمان و تقوی» - با معانی مطلق -، موصوف نمی‌گردند. اگر دقت کنید، دلیل را می‌دانید). پس، ائصاف مسلمانانی ملتزم به مسلمات دین (هر چند در مسائل عمده‌ی کلامی و فقهی، مخالف ما هم باشد)، به وصف «عدل»، بدیهی است.<sup>۲</sup> و بنابراین، روایت وی درباره‌ی موضوعاتی موافق با موازین عامّ دین، و طبعاً در غیر مسائل خلافی اصلی، مقبول است، همچون شهادت وی. و روایت مربوط به نمازهای «استغفار» و «استرحام» با معنی شامل (نه تنها: طلب هدایت)، از پیروان مذهب جعفری است. و موضوع، از «مظانّ تهمت»، خارج است. **دو-** می‌دانید که: «تطوّع مطلق»، خارج از «حسنات منصوص»<sup>۳</sup> است.<sup>۴</sup> سه- دعا برای مرده و زنده، «عبادت» با مفهوم عامّ است؛ [برای بعضی، توضیح داده‌ام که: دعا برای مرده، و قبول آن، و رسیدن خیرش، مشمول «وَأَثَرُهُمْ» است. پس، مخالف با «كُلُّ

۱- در جایی مناسب، توضیح این مطلب، لازم است که، در قرآن، کلماتی مانند «مشرکین» و غیره، اگر «صارف» نباشد، دالّ بر معهودان زمان است. و نیز اطلاعاتی دیگر هست که درک مفهومشان، با علم وسیع به قرآن، مقدور است.

۲- از مسائل «دعاوی و بیّنات» خبر دارید.

۳- درباره‌ی عدم رعایت بعضی از قواعد، زیاد بحث کرده‌ام.

۴- و چنین نمازهایی را شامل می‌شود، حتی بدون ادله‌ی لفظی.

نَفْسٍ، بِمَا كَسَبَتْ، رَهِينَةً<sup>۱</sup> نیست] و تقدیم «عبادت خاص» بر دعا، می‌تواند: اهلیت «داعی» را برای مقبول شدن دعایش، بیفزاید (همانگونه که در مورد «بدعت حسنه‌ی» فاتحه خواندن، شرح داده‌ام). **چهار-** از انواع دیگر نمازهای دعا، در فقه شافعی، و در روایات اهل سنت، بحث شده است. پس، اضافه بر دلیل اوّل درباره‌ی اصل قبول روایت، می‌بینیم که: موضوع روایت هم، با موازین مسلم اسلامی، از جهات متعدّد، موافق است.

۳- ادله‌ی فتوای سوم: **یک-** روایتی در کتاب «المنهاج البدیع فی احادیث الشّفیعی» در بحث «اذان و اقامه» (اما می‌دانید که: حافظه‌ام، در حفظ و ضبط الفاظ و عبارات ضعیف است - به خلاف مطالب و مفاهیم، که الحمدلله بهتر است - . پس درباره‌ی الفاظ روایات، و حتّی آیات، تحقیق فرمائید). **دو-** بعد از اذان، هنوز نماز اقامه نشده. لذا، عبارت المنهاج البدیع، مناسب حال است؛ به خلاف عبارت مشهور؛ که برای مقام بعد از اقامه، سازگار می‌باشد.

۴- بیان تفصیلی مراد از «انسان انقلابی» با معیارهای دینی، کاری است وقت گیر؛ و اکنون هم، چنین مطلبی، چندان مورد نیاز نیست (مانند شرایط دوران انقلاب). بنابراین، به بیانی اجمالی در قالب عباراتی مفهومی و بدون تطبیق با مصادیق، اکتفا می‌کنم: انسان انقلابی، در نظر دین، کسی است که: موضوعی را، با معیار رواج و کساد اجتماعی، و ردّ و قبول، ارزیابی نمی‌کند. در نظر انسان انقلابی، معیار «هکذا وجدنا اباءنا»، دامی است تحقیرآمیز بر ذهن و قلب انسان. او، با داشتن یا نداشتن «پایگاه مردمی»، افکار و آداب و برنامه‌ها را، محکّ نمی‌زند. او، از وابستگی تقلیدی به هر نوع «من» و «ما»، آزاد است و؛ در برابر حقّ - هر چند از دشمن- تسلیم. او جهاد می‌کند برای نجات خلق از «إصر» و «أغلال» (: گرفتاری از درون، و از بیرون)، بعد از جهاد

برای آزادگی خود از درون، و همراه بی وقفه‌ی آن؛ هر چند مردمش، تحقیرش کنند و؛ دیوانه‌اش خوانند و؛ تهمت مکر یا خیانت و غیره‌اش زنند و، عذابش دهند (و جهاد، یعنی: تحمّل دشواریها). او، از آنها است که: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»<sup>۱</sup>. زیرا می‌داند: تنها راه خداست، راه نجات همه‌ی بشر، بخصوص «هزاران»؛ و «مِنْهَا جَائِرٌ»<sup>۲</sup>. او ناگواریهای زندگی و فشار و سختیهای معیشت را نیز می‌پذیرد برای خود، بلکه مردمی از ناگواریها و سختیها، نجات یابند. او در آغاز کار، «غریب» است در وطن و زادگاه خود، و حتی خانه‌ی خود. و اگر هم همیشه غریب ماند، خسته نمی‌شود و؛ بار انداخته و سلاح افتاده، سفر با عظمتش را به پایان: به لحظه‌ی رسیدن به منزل پایانی - که ارزش همه‌ی گذشته، با ثبات تا این لحظه است و؛ اولین پاداش استقامت و سرفرازی در این لحظه - نمی‌رساند. او در راه مستقیم پر دردسرش، نه سست می‌گردد، که با تمایلی به راست یا چپ، آسایشی طلبد و، رفاهی جوید؛ و نه شتاب ناروا می‌گیرد، که بی‌وقت، از مرحله‌ای از چهار مرحله‌ی<sup>۳</sup> «جهاد بیرون»<sup>۴</sup> (یا: امر به معروف و نهی از منکر)، به مرحله‌ی بعد بجهد. سخن دل و زبان او در برابر تمام خطرها و دردسرها، «حَسْبُنَا اللَّهُ؛ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»<sup>۵</sup> است و، «عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا» و «لَنصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْنُنَا»<sup>۶</sup>. سازگاری با آزار خود برای او هموار است و؛ سازش با فساد و، با گرفتاری و گمراهی خلق، دشوار. و شاباش و گلباران طی با

۱- سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵۴

۲- سوره‌ی نحل آیه‌ی ۹

۳- در جاهایی، چهار مرحله‌ی جهاد را توضیح داده‌ام. اما اکنون یادم نیست.

۴- «جهاد بیرون»، در کار «جهاد درون» هم، اثری قوی دارد. توضیح برای وقتی دیگر.

۵- سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی ۱۷۳

۶- سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۱۲

شرفانه‌ی راه ضعیف فریب، در آن اولین لحظه‌ی مبارک انداختن بار جسم و در آوردن جامه‌ی سفری تن از قد و بالای جان، «یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...»<sup>۱</sup> است.

۵- برای یافتن دلیل کوتاهی پاچه‌ی «پانتول»، بحث مرحوم شیخ ابن حجر رض- را در جلد سوم تحفه - باب صلاة الخوف - فصل لباس - صفحه‌ی ۳۵ چاپ شروانی مطالعه فرمائید (راجع به بعضی مباحث دیگر همان فصل، ملاحظاتی هست که آشنایان با توضیحات گذشته درباره‌ی «عرقیات»، می‌توانند برای دیگران توضیح دهند. اگر نیاز بود، سؤال کنید).

و صلوات و سلام و رحمت برکات خدا بر پیشوای پویندگان راه دشوار و مستقیم رستگاری مظلومان و مستضعفان، شمشیرزن بر سر مستکبران و بوسه‌زن بر دست تحقیر شدگان زحمتکش، سرور شیران «ماقول»<sup>۲</sup> شکن و شتر یتیمان بی‌ناز و بی‌بهره، محبوب خدا و محبوب دل و جان خدا دوستان مال و جانباذ راه نجات مادی و معنوی «هه‌ژاران»<sup>۱</sup>: محمد و بر آل و یاران مخلص و همه‌ی محبوبانش. وَجَعَلْنَا اللَّهُ جَمِيعًا وَمَنْ إِلَيْنَا مِنْ خِيَارِ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، وَاللَّاحِقِينَ بِهِمْ بِإِيمَانٍ. آمِينَ. وَيَرْحَمُ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ آمِينَ.

برادرتان: احمد

۷۰/۲/۲۳

۱- سوره‌ی فجر آیه‌ی ۲۷

۲- برای معادل کامل دو تعبیر «مستکبر و مستضعف»، کلمه‌هایی رسا در فارسی، سراغ ندارم، آنگونه که دو کلمه‌ی «ماقول و هه‌ژار» در کردی هستند.